



نگاهی به شخصیت و عملکرد حضرت عباس علیه السلام پیش از واقعه کربلا

ابوالفضل هادی منش

زالال معرفت و پناهگاه استواری برای
دوستانان فرهنگ متعالی اهل بیت
عصمت علیهم السلام و به ویژه برای نسل
جوان، خواهد بود.

زندگانی پرخیر و برکت
اهل بیت علیهم السلام در بردارنده دو اصل
استوار «حماسه و عرفان» است و
پرداختن به بُعد حماسی و عرفانی
زندگانی آنان و فرزندانشان که در

عَبَسَتْ وُجُوهُ الْقَوْمِ خَوْفَ الْمَوْتِ
وَالْعَبَّاسُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِيهِمْ ضَاحِكٌ يَتَبَسَّمُ
لَوْلَا الْقَضَا لَمَحَا الْوُجُوْدَ بِسَيْفِهِ
وَإِلَّاهُ يَفْقِضِي مَا يَشَاءُ وَيَخْتُمُ
(سیدجعفر حلّی)

اشاره

زندگانی حکمت‌آمیز و غرور
آفرین پیشوایان معصوم علیهم السلام و
فرزندان برومندشان، سرشار از نکات
عالی و آموزنده در راستای الگوگیری
از شخصیت کامل و بارز آنان بوده و نیز
در سهای تربیتی آنان نسبت به فرزندان
خویش، در تمامی زمینه‌های اخلاقی و
رفتاری، سرمشق کاملی برای تشنگان

۱. ترجمه: چهره دشمن از ترس مرگ در هم
کشیده شده بود؛ در حالی که عباس علیه السلام در میان
آنان خندان بود و لبخند به چهره داشت. اگر
قضا [ای الهی] نبود، هستی را با شمشیرش نابود
می‌کرد؛ اما هر آنچه پروردگار بخواهد و فرمان
دهد، همان خواهد شد.

معرض پرورش و تربیت ناب اسلامی قرار داشته‌اند، برای عامه مردم و بویژه جوانان، جذّاب و گام مؤثری در عرصه تبلیغ دینی خواهد بود.

این نوشتار سعی دارد با بررسی زندگانی حضرت عباس علیه السلام پیش از رویداد روز دهم محرم سال ۶۱ هجری، با نگاهی به فعالیت‌های دوران نوجوانی و شرکت وی در جنگها، چهره روشن تری از ابعاد حماسی شخصیت آن حضرت را به تصویر کشد.

ولادت و نامگذاری

داستان شجاعت و صلابت عباس علیه السلام مدتها پیش از ولادت او، از آن روزی آغاز شد که امیرالمؤمنین علیه السلام از برادرش عقیل خواست تا برای او زنی برگزیند که ثمره ازدواجشان، فرزندان شجاع و برومند در دفاع از دین و کیان ولایت باشد.^۱ او نیز «فاطمه» دختر «حزام بن خالد بن ربیع» را برای همسری مولای خویش انتخاب کرد که بعدها «ام البنین» خوانده شد. این پیوند در سحرگاه جمعه، چهارمین روز شعبان المبارک

سال ۲۶ هجری به بار نشست.^۲ نخستین آرایه‌های شجاعت، در همان روز، زینت بخش غزل زندگانی عباس علیه السلام گردید: آن لحظه‌ای که علی علیه السلام او را «عباس» نامید. نامش به خوبی بیانگر خلق و خوی حیدری او بود. علی علیه السلام طبق سنت پیامبر صلی الله علیه و آله در گوش او اذان و اقامه گفت. سپس نوزاد را به سینه چسباند و بازوان او را بوسید و اشک حلقه چشمانش را فرا گرفت. ام البنین علیه السلام از این حرکت شگفت زده شد و پنداشت که عیبی در بازوان نوزادش است. دلیل را پرسید و نگارینه‌ای دیگر بر کتاب شجاعت و شهادت عباس علیه السلام افزوده شد. امیرالمؤمنین علیه السلام حاضران را از حقیقتی دردناک اما افتخارآمیز، که در سرنوشت نوزاد می‌دید، آگاه نمود که چگونه این بازوان، در راه مدد رسانی به امام حسین علیه السلام از بدن جدا می‌گردد و افزود: «ای ام البنین! نور دیده‌ات نزد

۱. نفس المهموم، شیخ عباس قمی، قم، مکتبه

بصیرتی، ۱۴۰۵ ق، ص ۳۳۲.

۲. اعیان الشیعه، سید محسن امین، بیروت،

دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۶ ق، ج ۷، ص ۴۲۹.

زهرا علیها السلام بود؛ خانه‌ای که دهلیز آن کانون خاطراتی تلخ و جانکاه برای علی علیه السلام بود و شاید با هر رفت و برگشت از آن، تلخی داغی سترگ، گلویش را می‌فشرد؛ داغ زهرا علیها السلام و دهلیزخانه یادگاری بود از شجاعت و شهامت زنی در دفاع از امامت تا پای جان.

پیداست که عباس علیه السلام نیز از همان آغاز و در همان خانه با مفهوم ستیز با ظلم آشنا شده است و از همانجا زمینه‌های ایستادگی و جانفشانی در راه حق در او به وجود آمده است. در محضر پدری که پدر یتیمان بود و غمخوار و همزبان غریبان؛ پدری که لقمه‌های اشک الود را با دست خود در کام یتیمان می‌گذاشت و ۲۵ سال، و هر روز ثمره دسترنج خود را با نیازمندان تقسیم می‌کرد. پدری که افسار دنیا را رها کرده بود و از هر تعلق وارسته و از هر کاستی پیراسته بود. مردی که مدال سالها پیکار در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله را

خداوند منزلتی سترگ دارد و پروردگار در عوض آن دو دست بریده، دو بال به او ارزانی می‌دارد که با فرشتگان خدا در بهشت به پرواز در آید؛ آن سان که پیش‌تر این لطف به جعفر بن ابی طالب شده است.»^۱

اشک در چشمان ام البنین علیها السلام حلقه زد، اما هرگز فرونچکید؛ چرا که اینگونه، طالع فرزند خود را بلند می‌دید و هیچ چیز را برتر از این نمی‌پنداشت که فرزندش، فدایی راه امام خویش گردد. شادی جشن میلاد عباس علیه السلام با گریه درآمیخت و شیرینی خرسندی تولد او با بغض سنگین حسرت، فرو خورده شد؛ ولی افتخار و غرور از چشمان همه خواننده می‌شد.

خاستگاه تربیتی

عباس علیه السلام در گستره‌ای چشم به جهان گشود که رایحه دل‌انگیز وحی، فضای آن را آکنده بود و در دامن مردی سترگ پرورش یافت که بر کرانه‌های تاریخ ایستاده بود. در خانه‌ای رشد کرد که از زیور و زینتهای دنیایی تهی، اما از نور ایمان سرشار بود؛ خانه‌ای گلین با دری چوبی که یادگار خانه‌داری

۱. خصائص العباسیة، محمدابراهیم کلباسی، مؤسسه انتشارات خامه، ۱۴۰۸ ق. صص ۱۱۹ و ۱۲۰.

ای ام البنین! نور دیده‌ات
 نزد خداوند منزلتی سترگ
 دارد و پروردگار در عوض
 آن دو دست بریده، دو بال
 به او ارزانی می‌دارد که با
 فرشتگان خدا در بهشت
 به پرواز در آید؛ آن سان که
 پیش‌تر این لطف به جعفر
 بن ابی طالب شده است.

به گردن آویخته بود و بتهای جاهلیت
 را شکسته و خیبرهای الحاد را در هم
 نوردیده و فتح کرده بود و در دامان
 مادری که انگیزه از دواج شوهرش با او
 را تا دم مرگ از یاد نبرد و آن را بن مایه
 تربیت فرزندان برومندش قرار داد؛ او
 که از همان آغاز فرزندان خود را
 بلاگردان فرزندان فاطمه علیها السلام خواست
 و پس از شهادت شوهر مظلومش،
 علی علیه السلام، هرگز در حبالهٔ مردی دیگر

قرار نگرفت.^۱

کودکی و نوجوانی

تاریخ گویای آن است که
 امیرالمؤمنین علیه السلام هم فراوانی مبنی بر
 تربیت فرزندان خود مبذول می‌داشتند
 و عباس علیه السلام را افزون بر تربیت در
 جنبه‌های روحی و اخلاقی از نظر
 جسمانی نیز مورد تربیت و پرورش
 قرار می‌دادند تا جایی که از تناسب
 اندام و ورزیدگی اعضای او، به خوبی
 توانایی و آمادگی بالای جسمانی او
 فهمیده می‌شد. علاوه بر ویژگیهای
 وراثتی که عباس علیه السلام از پدرش به ارث
 برده بود، فعالیت‌های روزانه، اعم از
 کمک به پدر در آبیاری نخلستانها و
 جاری ساختن نهرها و حفر چاهها و
 نیز بازیهای نوجوانانه بر تقویت قوای
 جسمانی او می‌افزود.

از جمله بازیهایی که در دوران
 کودکی و نوجوانی عباس علیه السلام بین
 کودکان و نوجوانان رایج بود، بازی‌ای
 به نام «مداحی»^۲ بود که تا اندازه‌ای

۱. بحارالانوار، محمدباقر مجلسی، بیروت،
 داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق. ج ۴۲، ص ۹۲.
 ۲. نگرشی تحلیلی به زندگانی امام حسین علیه السلام.

عباس علیه السلام، از او چنان قهرمان نام آوری در جنگهای مختلف ساخته بود که شجاعت و شهامت او، نام علی علیه السلام را در کربلا زنده کرد. روایت شده است که امیرالمؤمنین علیه السلام روزی در مسجد نشسته و با اصحاب و یاران خود گرم گفتگو بود. در این لحظه، مرد عربی در آستانه درب مسجد ایستاد، از مرکب خود پیاده شد و صندوقی را که همراه آورده بود، از روی اسب برداشت و داخل مسجد آورد. به حاضران سلام کرد و نزدیک آمد و دست علی علیه السلام را بوسید و گفت: مولای من! برای شما هدیه‌ای آورده‌ام و صندوقچه را پیش روی امام نهاد. امام در صندوقچه را باز کرد. شمشیری آب دیده در آن بود.

در همین لحظه، عباس علیه السلام که نوجوانی نورسیده بود، وارد مسجد شد. سلام کرد و در گوشه‌ای ایستاد و به شمشیری که در دست پدر بود، خیره ماند. امیرالمؤمنین علیه السلام متوجه شگفتی و دقت او گردید و فرمود: فرزندم! آیا دوست داری این شمشیر را به تو

شبیبه به ورزش گلف می‌باشد و در ایران زمین به «چوگان» شهرت داشته است. در این بازی که به دو گونه سواره یا پیاده امکان‌پذیر بود، افراد با چوبی که در دست داشتند، سعی می‌کردند تا گوی را از دست حریف بیرون آورده، به چاله‌ای بیندازند که متعلق به طرف مقابل است. این گونه سرگرمیها نقش مهمی در چالاکی و ورزشی کودکان داشت. افزون بر آن نگاشته‌اند که امیرالمؤمنین علیه السلام به توصیه‌های پیامبر صلی الله علیه و آله مبنی بر ورزش جوانان و نوجوانان، اعم از سوارکاری، تیراندازی، کشتی و شنا جامه عمل می‌پوشانید و خود شخصاً، فنون نظامی را به عباس علیه السلام فرا می‌آموخت که این موضوع نیز گام مؤثر و سازنده‌ای در پرورشهای جسمانی عباس علیه السلام به شمار می‌رفت.

نخستین بارقه‌های جنگاوری

به حق، امیرالمؤمنین علیه السلام بیشترین سهم را در این بروز و اتصاف این ویژگی برجسته و کارآمد روحی در عباس علیه السلام بر عهده داشت و تیزبینی امیرالمؤمنین علیه السلام در پرورش

عباس محمود عقاد، برگردان: مسعود انصاری، تهران، نشر پردیس، ۱۳۸۰ ش، ص ۵۷.

در جنگ صفین، برگ زرینی بر کتاب نام‌آوری او افزوده است. در این مجال به بررسی گوشه‌هایی از اخبار این جنگ پرداخته می‌شود.

۱. آب‌رسانی، تجربه پیشین

پس از ورود سپاه هشتاد و پنج هزار نفری معاویه به صفین، وی به منظور شکست دادن امیرالمؤمنین علیه السلام عده زیادی را مأمور نهبانی از آب راه فرات نمود و «ابوالاعور اسلمی» را بدان گمارد. سپاهیان خسته و تشنه امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی به صفین می‌رسند، آب را به روی خود بسته می‌بینند. تشنگی بیش از حد سپاه، امیرالمؤمنین علیه السلام را بر آن می‌دارد تا عده‌ای را به فرماندهی «صعصعة بن صوحان» و «شيث بن ربعی» برای آوردن آب اعزام نماید. آنان به همراه تعدادی از سپاهیان، به فرات حمله می‌کنند و آب می‌آورند.^۲ در این

بدهم؟ عباس علیه السلام گفت: آری! امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: جلوتر بیا! عباس علیه السلام پیش روی پدر ایستاد و امام با دست خود، شمشیر را بر قامت بلند او حمایل نمود. سپس نگاهی طولانی به قامت او نمود و اشک در چشمانش حلقه زد. حاضران گفتند: یا امیرالمؤمنین! برای چه می‌گریید؟ امام پاسخ فرمود: گویا می‌بینم که دشمن پسر مرا احاطه کرده و او با این شمشیر به راست و چپ دشمن حمله می‌کند تا اینکه دو دستش قطع می‌گردد...^۱

و این گونه نخستین بارقه‌های شجاعت و جنگاوری در عباس علیه السلام به بار نشست.

شرکت در جنگها، نمونه‌های بارزی از شجاعت

شاید اولین تجربه حضور عباس در صحنه سیاسی، شرکت او در جنگ جمل بوده است؛ اما از تلاشهای او در این جنگ، اسناد چندان معتبری در دست نیست. احتمال آن می‌رود که کم سن و سال بودن این نوجوان تلاشگر، سبب شده تا فعالیت‌های او از حافظه تاریخ پاک شود؛ اما حضور پررنگ او

۱. مولد العباس بن علی علیه السلام، محمدعلی ناصری، قم، انتشارات شریف الرضی، ۱۳۷۲ ش، صص ۶۱ و ۶۲.

۲. نگرشی تحلیلی به زندگانی حضرت عباس علیه السلام، ابوالفضل هادی منش، قم، مرکز پژوهشهای اسلامی صدا و سیما، ۱۳۸۱ ش.

می‌مالید کبه نوشته‌های روی سکه ناپدید می‌شد.^۳ او خود را برای مبارزه با امیرالمؤمنین علیه السلام آماده می‌سازد. معاویه برای تحریک روحیه جنگی او می‌گوید: علی علیه السلام با تمام نیرو می‌جنگد [و جنگجویی سترگ است] و هر کس را یارای مبارزه با او نیست. [آیا توان رویارویی با او را داری؟]. کربب پاسخ می‌دهد: من [باکی ندارم و] با او مبارزه می‌کنم.

نزدیک آمد و امیرالمؤمنین علیه السلام را برای مبارزه صدا زد. یکی از پیش‌مرگان مولا علی علیه السلام به نام «مرتفع بن وضاح زبیدی» پیش آمد. کربب پرسید: کیستی؟ گفت: هم‌وردی برای تو! کربب پس از لحظاتی جنگ او را به شهادت رساند و دوباره فریاد زد: یا شجاع‌ترین شما با من مبارزه کند، یا

یورش امام حسین علیه السلام و اباالفضل العباس علیه السلام نیز شرکت داشتند و مالک اشتر این گروه را هدایت می‌نمود.^۱

به نوشته برخی تاریخ‌نویسان معاصر، هنگامی که امام حسین علیه السلام در روز عاشورا از اجازه دادن به عباس علیه السلام برای نبرد امتناع می‌ورزد، او برای تحریص امام حسین علیه السلام خطاب به امام عرض می‌کند: «آیا به یاد می‌آوری آن‌گاه که در صفین آب را به روی ما بسته بودند، به همراه تو برای آزاد کردن آب تلاش بسیار کردم و سرانجام موفق شدیم به آب دست یابیم و در حالی که گرد و غبار صورتم را پوشانیده بود، نزد پدر بازگشتم...»^۲

اهتمام امیرالمؤمنین علیه السلام در تقویت روحیه جنگاوری عباس علیه السلام

در جریان آزادسازی فرات توسط لشکریان امیرالمؤمنین علیه السلام، مردی تنومند و قوی هیکل به نام «کُربب بن ابرهه» از قبیله «ذی یزن» از صفوف لشکریان معاویه برای هم‌وارد طلبی جدا شد. در مورد قدرت بدنی بالای او نگاشته‌اند که وی یک سکه نقره را بین دو انگشت شست و سبابه خود چنان

ص ۴۷، به نقل از تذکرة الشهداء، ص ۲۵۵.

۱. معالی السبطین، محمدمهدی حائری مازندرانی، بیروت، مؤسسة النعمان، بی تا، ج ۲، ص ۴۳۷؛ العباس، ص ۱۵۳.

۲. العباس علیه السلام، عبدالرزاق مفرم، نجف، مطبعة الحیدریة، بی تا، ص ۸۸.

۳. المناقب، احمد بن محمدالمکی الخوارزمی، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۱۱ ق.، ص ۲۲۷؛ العباس، ص ۱۵۴.

عباس علیه السلام بود که جنگاوری نو رسیده بود. در درجه دوم او می خواست لباس و زره و نقاب عباس علیه السلام در جنگها شناخته شده باشد و در دل دشمن ترسی از صاحب آن تجهیزات بیندازد و برگ برنده را به دست عباس علیه السلام در دیگر جنگها بدهد تا هرگاه فردی با این شمایل را دیدند، پیکار علی علیه السلام در خاطرشان زنده شود. و در گام واپسین، امام با این کار می خواست کرب و نهراسد و از مبارزه با علی علیه السلام شانه خالی نکند^۳ و همچنان سرمست از باده غرور و افتخار به کشتن سه تن از سرداران اسلام، در میدان باقی بماند و به دست امام کشته شود تا هم او و هم همزمان زیر پرست و زورمدارش، طعم شمشیر اسلام را بچشند.

اما نکته دیگری که فهمیده می شود این است که با توجه به قوت داستان از جهت نقل تاریخی، تناسب اندام عباس علیه السلام چندان تفاوتی با پدر نداشته که امام می توانسته بالاپوش و

علی علیه السلام بیاید. «شرحبیل بن بکر» و پس از او «حرث بن جراح» به نبرد با او پرداختند، اما هر دو به شهادت رسیدند. امیرالمؤمنین علیه السلام که این شکستهای پی درپی را سبب از دست رفتن روحیه جنگ در افراد خود و سرخوردگی یاران خود می دید، دست به اقدامی عجیب زد. او فرزند رشید خود عباس علیه السلام را که در آن زمان علی رغم سن کم جنگجویی کامل و تمام عیار به نظر می رسید،^۱ فراخواند و به او دستور داد که اسب، زره و تجهیزات نظامی خود را با او عوض کند و در جای امیرالمؤمنین علیه السلام در قلب لشکر بماند و خود لباس جنگ عباس علیه السلام را پوشید و بر اسب او سوار شد و در مبارزه ای کوتاه اما پرتب و تاب، کرب را به هلاکت رساند... و به سوی لشکر بازگشت و سپس محمد بن حنفیه را بالای نعش کرب فرستاد تا با خونخواهان کرب مبارزه کند.^۲

امیرالمؤمنین علیه السلام از این حرکت چند هدف را دنبال می کرد. هدف بلندی که در درجه اول پیش چشم او قرار داشت، روحیه بخشیدن به

۱. همان.

۲. همان، ص ۲۲۸.

۳. همان.

۳. درخشش در جنگ صفین

در صفحات دیگری از تاریخ این جنگ طولانی و بزرگ که منشأ پیدایش بسیاری از جریانهای فکری و عقیدتی در پایگاههای اعتقادی مسلمانان بود، به خاطره جالب و شگفت‌انگیز دیگری از درخشش حضرت عباس علیه السلام بر می‌خوریم. این‌گونه نگاشته‌اند: در گرماگرم نبرد صفین، جوانی از صفوف سپاه اسلام جدا شد که نقابی بر چهره داشت. جلو آمد و نقاب از چهره‌اش برداشت، هنوز چندان مو بر چهره‌اش نرویده بود، اما صلابت از سیمای تابناکش خواننده می‌شد. سنش را حدود هفده سال تخمین زده‌اند. مقابل لشکر معاویه آمد و با نهبی آتشین مبارز خواست. معاویه به «ابوشعثاء» که جنگجویی قوی در لشکرش بود، رو کرد و به او دستور داد تا با وی مبارزه کند. ابوشعثاء با تندی به معاویه پاسخ گفت: مردم شام مرا با هزار سواره نظام برابر می‌دانند [اما تو می‌خواهی مرا به جنگ

کلاهخود فرزند جوان یا نوجوان خود را بر تن نماید. از همین جا می‌توان به برخی از پندارهای باطل که در برخی اذهان وجود دارد، پاسخ گفت که واقعاً حضرت عباس علیه السلام از نظر جسمانی با سایر افراد تفاوت داشته است و علی‌رغم اینکه برخی تنومند بودن عباس علیه السلام و یا حتی رسیدن زانوان او تا نزدیک گوشهای مرکب را انکار کرده و جزو تعحریفات واقعه عاشورا می‌پندارند، حقیقتی تاریخی به شمار می‌رود. اگر تاریخ گواه بر وجود افراد درشت اندامی چون کرب با شرحی که در توانایی او گفته شد، در لشکر معاویه بوده باشد، به هیچ وجه بعید نیست که در سپاه اسلام نیز افرادی نظیر عباس علیه السلام وجود داشته باشند؛ چرا که او فرزند کسی است که در بقلعه خیبر را از جا کند و بسیاری از قهرمانان عرب را در نوجوانی به هلاکت رساند؛ آن سان که خود می‌فرماید: «من در نوجوانی بزرگان عرب را به خاک افکندم و شجاعان دو قبیله معروف «ربیع» و «مُضَر» را در هم شکستم...»^۱

۱. نهج البلاغه، دشتی، خطبه ۱۹۲، ص ۳۹۸.

امیرالمؤمنین علیه السلام در سحرگاه شب ۲۱ رمضان، سال ۴۰ هجری به پایان رسید. امام پیش از شهادت به فرزند برومندش، عباس علیه السلام توصیه‌های فراوانی مبنی بر یاری رساندن به برادران معصوم و امامان او به ویژه امام حسین علیه السلام نمود. و در شب شهادتش، عباس علیه السلام را به سینه چسبانید و به او فرمود: پسر! به زودی چشمم به دیدار تو در روز قیامت روشن می‌شود. به خاطر داشته باش که در روز عاشورا به جای من، فرزندم حسین علیه السلام را یاری کنی.^۲ و این گونه از او پیمانی ستاند که هرگز از رهبری برادران خود تخلف نکند و همواره دوشادوش آنان به احیای تکالیف الهی و سنت نبوی صلی الله علیه و آله در جامعه بپردازد.

او در جریان توطئه صلحی که از سوی معاویه به امام مجتبی علیه السلام تحمیل شد، همواره موضعی موافق با امام و

نوجوانی بفرستی؟! [آن‌گاه به یکی از فرزندان خود دستور داد تا به جنگ حضرت برود. پس از لحظاتی نبرد، عباس علیه السلام او را در خون خود غلطاند. گرد و غبار جنگ که فرو نشست، ابوشعثاء با نهایت تعجب دید که فرزندش در خاک و خون می‌غلطد. او هفت فرزند داشت. فرزند دیگر خود را روانه کرد، اما نتیجه تغییری ننمود تا جایی که همگی فرزندان خود را به نوبت به جنگ با او می‌فرستاد، اما آن نوجوان دلیر همگی آنان را به هلاکت می‌رساند. در پایان ابوشعثاء که آبروی خود و پیشینه جنگاوری خانواده‌اش را بر باد رفته می‌دید، به جنگ با او شتافت، اما حضرت او را نیز به هلاکت رساند، به گونه‌ای که دیگر کسی جرأت بر مبارزه با او به خود نمی‌داد و تعجب و شگفتی اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام نیز برانگیخته شده بود. هنگامی که به لشکرگاه خود بازگشت، امیرالمؤمنین علیه السلام نقاب از چهره فرزند رشیدش برداشت و غبار از چهره او سترد...^۱

دوشادوش امام حسن علیه السلام

دوران سراسر رنج

۱. العباس علیه السلام، ص ۱۵۳: کبریت الاحمر، محمدباقر بیرجندی، تهران، کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۷۷ق، ص ۳۸۵.

۲. مساعی السبطين، محمد مهدی حائری‌مازندرانی، بیروت، مؤسسة النعمان، بی تا، ج ۱، ص ۴۵۴.

صادق علیه السلام وارد شده است، می خوانیم:
 «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ، الْمَطِيحُ لِلَّهِ
 وَلِرَسُولِهِ وَالْأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَسَلَّمَ»^۲ درود خدا بر تو
 ای بنده نیکوکار و فرمانبردار خدا و
 پیامبر خدا و امیر مؤمنان و حسن و
 حسین که درود و سلام خدا بر آنها باد!
 البته اوضاع درونی و بیرونی
 جامعه هرگز از دیدگان بیدار او پنهان
 نبود و او هوشیارانه به وظائف خود
 عمل می کرد. پس از بازگشت امام
 مجتبی علیه السلام به مدینه، عباس علیه السلام در کنار
 امام به دستگیری از نیازمندان پرداخت
 و هدایای کریمانه برادر خود را بین
 مردم تقسیم می کرد. او در این دوران
 لقب «باب الحوائج» یافت^۳ و وسیله
 دستگیری و حمایت از محرومین
 جامعه گردید. او در تمام این دوران در
 حمایت و اظهار ارادت به امام خویش

برادر معصوم و مظلوم خویش اتخاذ
 نمود، تا آنجا که حتی برخی از دوستان
 نیز از اطراف امام متواری شدند و
 نوشته اند «سلیمان بن صرد خزاعی» که
 پس از قیام امام حسین علیه السلام قیام توابعین
 را سازماندهی کرد و از یاران و دوستان
 امام علی علیه السلام به شمار می رفت، پس از
 انعقاد صلح، روزی امام مجتبی علیه السلام را
 «مَذِلُّ الْمُؤْمِنِينَ» خطاب نمود؛^۱ اما با
 وجود این شرایط نابسامان، حضرت
 عباس علیه السلام دست از پیمان خود با
 برادران و میثاقی که با پدرش، علی علیه السلام
 در شب شهادت او بسته بود، برداشت
 و هرگز پیش تر از آنان گام برداشت و
 اگرچه صلح هرگز با روحیه جنگاوری
 و رشادت او سازگار نبود، اما ترجیح
 می داد اصل پیروی بی چون و چرا از
 امام بر حق خود را به کار بندد و
 سکوت نماید.

در این اوضاع نابهنجار حتی یک
 مورد در تاریخ نمی یابیم که او
 علی رغم عملکرد برخی دوستان، امام
 خود را از روی خیرخواهی و پنددهی
 مورد خطاب قرار دهد. این گونه است
 که در آغاز زیارت نامه ایشان که از امام

۱. الامامة والسياسة، عبدالله بن مسلم ابن قتيبه
 الدينوري، برگردان: ناصر طباطبائي، تهران،
 انتشارات ققنوس، ۱۳۷۹ ش، ص ۱۸۸.

۲. كامل الزيارات، جعفر بن محمد بن جعفر بن
 قولويه القمي، بيروت، دارالسرور، ۱۴۱۸ ق،
 ص ۴۴۱.

۳. مولد العباس بن علي عليه السلام، ص ۷۴.

جز چهار نفر: حسین بن علی علیه السلام، عبدالله بن عمر، عبدالله بن زبیر و عبدالرحمن بن ابی بکر... حسین بن علی علیه السلام سرانجام خروج می‌کند. اگر بر او پیروز شدی، از او درگذر که حق خویشی دارد و حقتش بزرگ و از نزدیکان پیامبر است...»^۲

اما حکومت یزید با پدرش تفاوت‌های بنیادین داشت. چهرهٔ پلید و عملکرد شوم او در حاکمیت جامعه اسلامی، اختیار سکوت را از امام سلب کرده بود و امام چارهٔ نجات جامعه را تنها در خروج و حرکت اعتراض‌آمیز به صورت آشکار می‌دید. اگر چه معاویه تلاش‌های فراوانی در راستای گرفتن بیعت برای یزید به کار بست، اما به خوبی می‌دانست که امام هرگز بیعت نخواهد کرد و در سفارش به فرزندش نیز این موضوع را پیش‌بینی نمود. امام با صراحت و شفافیت تمام در نامه‌ای به معاویه فرمود: «اگر مردم را با زور و اکراه

کوتاهی نکرد، تا آن زمان که دسیسهٔ پسر ابوسفیان، امام را در آرامشی ابدی، در جوار رحمت الهی سکنا داد. آری، به آن نیز بسنده نکردند و بدن مسموم او را آماج تیرهای کینه‌توزی خود قرار دادند. آنجا بود که کاسه صبر عباس علیه السلام لبریز شد و غیرت حیدری‌اش به جوش آمد. دست بر قبضهٔ شمشیر برد، اما دستان مهربان امام حسین علیه السلام نگذاشت آن را از غلاف بیرون آورد و با نگاهی اشک‌آلود، برادر غیور خود را باز هم دعوت به صبر نمود.^۱

یار وفادار امام حسین علیه السلام

معاویه در آخرین روزهای زندگی خود به پسرش یزید سفارش کرد: «من رنج بار بستن و کوچیدن را از تو برداشتم. کارها را برایت هموار کردم. دشمنان را برایت رام نمودم و بزرگان عرب را فرمانبردار تو ساختم. اهل شام را منظور دار که اصل و ریشه تو هستند. هر کس از آنان نزد تو آمد، او را گرامی بدار و هر کس هم نیامد، احوالش را پیرس... من نمی‌ترسم که کسانی با تو در حکومت نزاع کنند، به

۱. العباس علیه السلام، ص ۱۵۶؛ العباس بن علی علیه السلام، رائد الکرامة و الفداء فی الاسلام، باقر شریف قرشی، بیروت، دارالکتاب الاسلامی، ۱۴۱۱ق، ص ۱۱۲.

۲. نفس المهموم، عباس قمی، قم، مکتبه بصیرتی، ۱۴۰۵ق، ص ۶۶.

حضرت عباس علیه السلام با دقت و تیزبینی فراوان، مسائل و مشکلات سیاسی جامعه را دنبال می‌کرد و از پشتیبانی امام خود دست بر نمی‌داشت و هرگز وعده‌های بنی‌امیه او را از صف حق‌پرستی جدا نمی‌ساخت و حمایت بی‌دریغش را از امام اعلام می‌داشت.

نخواهد کرد. سپس امام حسین علیه السلام را احضار کردند. حضرت عباس علیه السلام نیز به همراه سی تن از بنی‌هاشم امام را همراهی نمودند. امام داخل دارالاماره مدینه گردید

۱. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۶.

۲. همان.

به بیعت با پسر و ادار کنی، با اینکه او جوانی خام، شراب‌خوار و سگ‌باز است، بدان که به درستی به زیان خود عمل کرده و دین خودت را تباه ساخته‌ای.»^۱ او در اعلام علنی مخالفت خود با حکومت یزید فرمود: «حال که فرمانروایی مسلمانان به دست فاسقی چون یزید سپرده شده، دیگر نباید به اسلام سلام رساند [و با آن خدا حافظی کرد].»^۲

در این میان، حضرت عباس علیه السلام با دقت و تیزبینی فراوان، مسائل و مشکلات سیاسی جامعه را دنبال می‌کرد و از پشتیبانی امام خود دست بر نمی‌داشت و هرگز وعده‌های بنی‌امیه او را از صف حق‌پرستی جدا نمی‌ساخت و حمایت بی‌دریغش را از امام اعلام می‌داشت. یزید پس از مرگ معاویه به فرماندار وقت مدینه «ولید بن عقبه» نگاشت: «حسین علیه السلام را احضار کن و بی‌درنگ از او بیعت بگیر و اگر سر باز زد گردنش را بزن و سرش را برای من بفرست.» ولید با مروان مشورت نمود. مروان که از دشمنان سرسخت خاندان عصمت و طهارت علیه السلام به شمار می‌رفت، در پاسخ ولید گفت: اگر من جای تو بودم گردن او را می‌زدم. او هرگز بیعت

مقصد اصلی، سرزمین طَفّ، از امام جدا نشد و میراث سالها پرورش در خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام را با سخنرانیها، جانفشانیها و حمایتهای بسی دروغش از امام به منصب ظهور رساند.

چشم از آب پر و مشک من از آب تھی است
 جگرم غرقه به خون و تنم از تاب تھی است
 به روی اسب قیامم به روی خاک سجود
 این نماز ره عشق است، زآداب تھی است
 جان من می برد آبی که از این مشک چکد
 کشتی ام غرقه در آبی که زگرداب تھی است
 هر چه بخت من سرگشته به خواب است، حسین!
 دیده اصغر لب تشنه ات از خواب تھی است
 دست و مشک و علمم لازمه هر سقاقت
 دست عباس تو از این همه اسباب تھی است
 مشک هم اشک به بسی دستی من می ریزد
 بی سبب نیست اگر مشک من از آب تھی است
 (شهاب یزدی)

و بنی هاشم بیرون از دارالاماره منتظر فرمان امام شدند و ولید از امام خواست تا با یزید بیعت نماید؛ اما امام سرباز زد و فرمود: «بیعت به گونه پنهانی چندان درست نیست. بگذار فردا که همه را برای بیعت حاضر می کنی، مرا نیز احضار کن [تا بیعت نمایم]. مروان گفت: امیر! عذر او را نپذیر! اگر بیعت نمی کند گردنش را بزن. امام برآشفته و فرمود: «وای بر تو ای پسر زن آبی چشم! تو دستور می دهی که گردن مرا بزنند! به خدا که دروغ گفتمی و بزرگ تر از دهانت سخن رانندی.»^۱

در این لحظه، مروان شمشیر خود را کشید و به ولید گفت: «به جلادت دستور بده گردن او را بزنند! قبل از اینکه بخواهد از اینجا خارج شود. من خون او را به گردن می گیرم.» امام همان گونه که به بنی هاشم گفته بود، آنان را مطلع کرد، و عباس علیه السلام به همراه افرادش با شمشیرهای آخته به داخل یورش بردند و امام را به بیرون هدایت نمودند.^۲ امام صبح روز بعد آهنگ هجرت به سوی حرم امن الهی نمود و عباس علیه السلام نیز همانند قبل بدون درنگ و تأمل در نتیجه و یا تعلل در تصمیم گیری، بار سفر بست و با امام همراه گردید و تا

۱. تاریخ الطبری، محمد بن جریر الطبری، بیروت، مؤسسه عزالدین، ۱۴۰۷ ق.، ج ۳، ص ۱۷۲؛ الملهوف علی قتلی الطفوف، سید بن طاووس، قم، انتشارات اسوه، ۱۴۰۴ ق.، ص ۹۸.

۲. مناقب آل ابی طالب، ابو جعفر محمد بن علی بن شهر آشوب السروی المازندرانی، بیروت، دارالاضواء، بی تا، ج ۴، ص ۸۸.